



## مکتب قرامطه

### (کار آمدان)

و روش آن گروه در پیکار با دشمن

(۶)

کوهیار در آن نامه به برادر خود افشین از جمله چنین نوشته بود: «... امروز کسی که دین سپید را یاری کند نمانده و نیست مگر من و تو و پاپک اما پاپک بنادانی خویش را تباه کرد و اما تو اگر بامن مخالفت کنی و در این کار سهل انگاری روا بداری همانا ملت یکانه کسی را که بجنگد...» کوهیار مرزبان ولایات شرقی خراسان بود و این مقام از عهد ساسانیان در خاندان ایشان همچنان برقرار بود، ولایات زیر فرمان او هنوز همگی بر آیین کهن برقرار بودند.

پس رمز پرچم سپید قرامطه علاوه بر مخالفت با شعار سیاه عباسیان نشانه دین و آیین کهن ایران بوده و رمز طلوع صبح صادق است که چون عمودی نورانی در میان دریای بی کران ظلمت دیجور در افق سعادت برافراشته شده و پایان شب تار و دمیدن آفتاب جهانتاب را مژده میدهد. و همچنین اسناد دیگری در دست رس ما میباشند که صراحتاً دلالت دارد بر اینکه نسبتهای الوهیت، نبوت، شعبده بازی، غارت و تخریب و امثال آنها تماماً دروغ و ناشی از تبلیغات دشمنان بوده، و تماماً سخنانی است که از دهانه شیپور تبلیغات دربار خلافت آل عباس سرچشمه میگرفته است.

آن اسناد عبارت از سخنان و افکار و نامه های سران و رهبران فرقه قرامطه میباشد

\* آقای استاد سید محمد کاظم امام از محققان نامور معاصر.

که همگی خردمندان و منطقی و حکمت‌آمیز و بسود مصالح عامه بوده است.

از جمله متن مذاکره‌ایست که میان یکتن از سران قرامطه و شخص خلیفه واقع شده است بدین تفصیل: ابن اثیر در وقایع و حوادث سال ۲۸۹ هـ مینویسد: در این سال یکی از سران قرامطه بنام ابوالفوارس در وقایع جنگهای این فرقه در عراق با سپاه خلیفه بر دست سپاهیان خلافت، اسیر گردید، ابوالفوارس را در بند بسته بحضور خلیفه المعتضد آوردند، خلیفه المعتضد از او پرسش احمقانه و مغرضانه کرده و گفت: شنیده‌ام شما گروه قرامطه عقیده دارید که روح‌الله و روح انبیاء الله و اولیائش در بدنهای شما حلول میکنند و در آن حال هر چه می‌خواهید میتوانید بکنید؟ ابوالفوارس قرمطی - با اینکه او را در بند بسته و بخواری در پیش خلیفه برپای داشته بودند - دلیرانه و گستاخانه و مردانه به خلیفه چنین پاسخ داد: ای مرد! اگر روح‌الله و روح انبیاء الله در بدنهای ما حلول کند تو را چه سود، و اگر روح شیطان در بدنهای ما حلول کند، و روان اهریمنان و دیوان در دلهای ما بتابد تو را چه زیان! بهتر آنست که از این سخنان یاوه درگذری و درباره چیزهایی سخن بگوئیم که مربوط بخودت میباشد، خلیفه خشمگین و وحشت‌زده گفت: از چه چیزهایی میخواهی سخن بگوئی که مربوط بمن میباشد؟ ابوالفوارس گفت: پس گوش فرامن ده: پیامبر خدای درگذشت پدر شما عباس زنده بود، آیا او پس از پیامبر خلافت را برای خود دعوی کرد؟ و یا مردم را به بیعت با خود دعوت نمود؟ آیا کسی از صحابه با او بخلافت بیعت کرد؟ پس ابوبکر بمرد و عمر بن الخطاب را جای نشین خویش ساخت، و با آنکه بمقام ارجمند عباس آشنایی کامل داشت درباره او نه بخلافت وصیت کرد، و نه او را جای نشین خود ساخت، آنگاه عمر خطاب بدرود زندگانی گفت، و کار خلافت را بشورای شش نفری واگذار نمود، او نه برای عباس بخلافت وصیت کرد، و نه او را در شورای بزرگان صحابه شرکت داد. حالا ای مرد (خطاب بخلیفه) بگو بدانم شما فرزندان عباس به چه دلیل خود را مستحق و شایسته خلافت میدانید و حال آنکه صحابه رسول اکرم پدر بزرگ شما عباس را از آن دور کرده و هرگز او را بخلافت نامزد نکردند، و عمل صحابه رسول ص در نزد جمهور و عامه مسلمانان حجت میباشد؟ خلیفه المعتضد از این سخن حق که در کام او بس تلخ و ناگوار بود بخشم آمده و فرمان داد تا او را با شکنجه بکشند.<sup>۲</sup>

این سخنان ابوالفوارس در پاسخ خلیفه بخوبی مینمایاند که او مردی است خردمند، دارای افکاری منطقی و هدفی عالی و مقدس برای اصلاحات اصولی و عقلائی پیکار میکند و بخوبی مینماید که خلیفه در برابر او مردی است بی‌خرد، یاوه‌گوی، گفتگوی ابوالفوارس

باخليفة، گفتگوی مسلمانانی است متعصب و دیندار و خشمکین که در برابر بی‌دینی و ستگری قرار گرفته که بناحق بر مسندی جلوس نموده است.

### توصیف مسعودی از مردان قرامطه

مسعودی صاحب مروج الذهب معاصر ابوطاهر سلیمان بن الحسن الجنبابی (فرمانروای قرامطه) بوده است، و در هنگام جنگهای آن فرقه باخلیفه در عراق، مسعودی از شام به بغداد باز میگشته است، و در شهرچه (هیت)<sup>۴</sup> با سپاهیان قرامطه برخورد کرده، و حوادث جنگهای قرامطه را در عراق به تفصیل مطابق مشاهدات خود نوشته است، مسعودی باسران قرامطه و پیروان ایشان مصاحبه کرده و از حال و افکار و عقاید ایشان تحقیق نموده و از جمله در وصف رجال و پیروان ابوطاهر چنین نوشته است: «و قد کلمت غیر واحد من دعائهم، و ذوی المعرفة منهم فلم ارمثله درایة و تحصیلا و تدینا بما هو علیه و حسن اتقان للسیاسة التي تكون مع الدعاء»<sup>۵</sup>

ترجمه: «من با بسیاری از دانایان و سران و پیشوایان قرامطه گفتگو کرده‌ام و مانند آنان از حیث فهم و ادراک مطالب و ایمان بمرام و مسلک و مهارت در امور سیاسی که لازمه تبلیغ میباشد ندیده‌ام.»

مسعودی که رجال قرامطه را چنین شناخته و توصیف کرده است مردی عادی نبوده است، او مردی مورخ و محقق و عالم بمذاهب و افکار و سنن و عادات و عالم بروح الاجتماع زمان خود بوده و در عین حال خودش از پیروان این مسلک نبوده، لاجرم سخنان او درباره آنان بمنزله سند و برهان قاطعی میباشد.

### همکاری فرمانروای قرامطیان با موبد موبدان اسفندیار پور آذرباد

و نیز از سخنان مسعودی در کتاب مروج الذهب فهمیده میشود که سلیمان بن حسن بهرام جنبابی (گناوه) در اوایل سال چهارصد هجری با موبد موبدان اسفندیار پور آذرباد پورانیامی رابطه داشته و در سال ۳۲۵ هـ در زمان خلافت الرازی بالله عباسی این موبد بجرم همکاری با سر و فرمانروای قرامطیان بفرمان آن خلیفه کشته شده است. وی در این باره میگوید: «والموبد لهم فی هذا الوقت المورخ به کتابنا وهوسنه ۳۴۵ بارض الجبال و العراق وسایر بلاد الفرس انما ذبن اشرهشت و كان الموبد قبله اسفندیار بن آذرباد بن انسیذ الذی قتله الرازی بمدینه السلام فی سنه ۳۲۵ هـ و قد اتینا علی خبره و قصه مقتله و ما ذکر من سببه مع القرمطی سلیمان بن الحسن این بهرام الجنبابی صاحب البحرین فی ذلك فی اخبار الرازی من کتاب مروج الذهب و معادن الجواهر»<sup>۶</sup>

۱- مسعودی در کتاب التنبیه و الاشراف به پیوستگی و همکاری سران قرامطه با موبد موبدان اشاره کرده و میگوید این وقایع را در اخبار الرازی بالله از کتاب مروج الذهب به تفصیل گفته‌ام، اما نه در اخبار الرازی و نه در جای دیگر آن کتاب چنین مطلبی دیده نمیشود، شاید مراد مسعودی نسخه کامل مروج الذهب است که مکرر بآن اشاره کرده است.

اینک عین عبارات مسعودی درباره کتاب (گاهنامه) و مقامات اجتماعی و دیوانی ایران در عهد ساسانیان و همکاری سران قرامطه با موبد موبدان.

« و كانت للفرس مراتب اعظامها خمس ، هم وسائط بين الملك و بين ساير رعيته ، فاولها واعلاها الموبذ - تفسيره حافظ الدين ، لان الدين بلغتهم (مو) و (بد) حافظ ، و هو موبذان موبذ رئيس الموابذه قاضى القضاة و مرتبة عندهم عظيمة و الهرا بذه دون الموابذه فى الرياسه ، و الثانى الوزير واسمه (برز جفر مدار) - بزرگ فرمدار - تفسير ذلك اكبر مامور و الثالث الاصهببذ هو امير الامراء تفسيره حافظ الجيش لان الجيش اسمه دبذ حافظ ، و الرابع دبير دبذ تفسيره حافظ الكتاب الخامس هو تخشه دبذ تفسير حافظ كل من يكدييد به كالمهنة و الفلاحين و التجار و غير هم ، و رئيسهم . و منهم من يسميه ( واستريوش ) ، و كان هولاء المدبرين للملك و القوام به و الوسائط بين الملك و بين رعيته . فاما المرزبان فهو صاحب الثغر لان المرز هو الثغر بلغتهم ، و بان القيم ، و كانت المرازبه اربعة : للمشرق و المغرب و الشمال و الجنوب كل واحد على ربع مملكته و للفرس كتاب يقال له ( گهنامه ) فيه مراتب مملكته فارس ، و انها ستمائة مرتبة على حساب ترتيبهم لها ، و هذا الكتاب من جمله : « آيين نامه » تفسير آيين نامه : كتاب الرسوم ، و هو عظيم فى الالوف من الاوراق لا يكاد يوجد كاملا الا عند الموابذه و غير هم من ذوى السرات ، و الموبذ لهم فى هذا الوقت المورخ به كتابنا و هو سنة ۳۴۵ بارض الجبال و العراق و ساير بلاد الفرس انما ذابن اشتر هشت ، و كان الموبذ قبله اسفنديار بن آذرباد بن انميدالذى قتله الراض بمدينة السلام فى سنة ۳۲۵ و قد اتينا على خبره و قصة مقتله و ما ذكر من سببه مع القرمطى سليمان بن الحسن ابن بهرام الجنايى صاحب البحرين فى ذلك فى اخبار الراضى من كتاب مروج الذهب و معادن الجواهر»<sup>۲</sup>

۱- سپاه خليفه پراز آنکه در جنگ با ياپک کازى از پيش نبردند از راه نيرنک پيش آمده و اورا فريب داده و يکه و تنها به نزد خليفه بردند و خليفه آنمرد ميهن پرست دلير و جنگاور ولى ساده دل را به بدترين وضعى بقتل رسانيد که داستانش در تاريخ مشهور است.

۲- ابن اثير مينويسد، ابوالفوارس بخليفه با کلمه، «يا هذا» خطاب ميکرد که نظير کلمه مشدى و عمو ميباشد - که امروزه به پست ترين فرد خطاب ميکنند، ما آنرا، اى مرد ترجمه کرديم - اگر بدانيم که کار تفرعن خلفاى عباسى بجائى رسیده بود که هر کس از بزرگان بحضور ايشان بار مى يافت ميبايستى بر خليفه صلوات بفرستد آنگاه به عظمت روح اين مرد که خليفه را (يا هذا) مى خواند پى خواهيم برد.

۳- کامل ابن اثير - سال ۲۸۹ هـ .

۴- هيت شهرجه ايست بر کرانه رود فرات وهم اکنون موجود و آباد ميباشد.

۵- التنبيه و الاشراف - مسعودى - ص ۳۳۳ ليدن.

۶- التنبيه و الاشراف - مسعودى - ص ۱۰۵ - ۱۰۳ ليدن.

۷- التنبيه و الاشراف - مسعودى - ص ۱۰۵ - ۱۰۳ ليدن.